

متن پرسش

بسم الله الرحمن الرحيم (باسلام خدمت استاد گرانقدر: مصاحبه زیر در جمعه ای که با شما به کوهنوردی آمده بودیم انجام شد که متن زیر پیاده شده آن مصاحبه با مختصر ویرایش ادبی و احیانا محتوایی می باشد و نیز در ادامه مصاحبه بعضی پرسش و پاسخهای گرفته شده از سایت در این مورد نیز اضافه شده تا بحث تکمیل شود از شما خواهشمندیم که برای غنای بحث متن را ملاحظه کرده و اگر جایی از آن نیاز به اصلاح و تکمیل و یا حذف دارد را تذکر دهید تا برای چاپ و استفاده طلاب موثر واقع شود باتشکر فراوان از شما که با حوصله وقت شریفتان را در اختیار نسل جوان جویای حقیقت و معرفت قرآنی قرار می دهید امید که صاحب قرآن بیش از پیش دل قرآنیان را نورانی کند که ما هم از آن استفاده کنیم التماس دعا-شبان-از طرف مجله خط) سوال: علت عدم توجه کافی و دقیق به قرآن و مباحث قرآنی در کارهای طلبگی چه چیزی می تواند باشد و برای رفع آن چه کاری می توان انجام داد؟

جواب: اول باید مشخص کنیم که ما درکجای تاریخ هستیم که نمی توانیم از قرآن استفاده کنیم، یعنی بخواهیم یا نخواهیم باید این مسئله را بپذیریم که ما تقریباً "دراموراتمان از قرآن هیچ استفاده ای نمی کنیم. تقریباً" را هم به این دلیل می گویم که گاهی درامور فردی، به عنوان یک ذکر فردی استفاده می کنیم. اما اینکه می گویم هیچ، برای این که درامور اجتماعی و زندگی کلی هیچ استفاده ای نمی کنیم. پس اول باید دلیل بیاوریم که ما هیچ استفاده ای از قرآن نمی کنیم. دوم این که وقتی فهمیدیم ریشه این مشکل کجا است که از قرآن نمی توانیم استفاده کنیم آنگاه آن ریشه را نفی می کنیم و برمی گردیم به استفاده از قرآن. ما معتقدیم که اصلاً "رجوع به قرآن، به نحوی که بشود به قول امیرالمومنین «فاستنطقوه» یعنی قرآن را به حرف درآوریم چنین رجوعی را نمیتوانیم انجام دهیم. خودشان هم می گویند که شما نمی توانید چنین کاری را بکنید، یعنی با نگاهی غیر ولایی و غیر نظر به آن جمال نورانی که اهل البیت به ما نشان می دهند، نمی شود. پس این یک سرفصل شد که چرا از قرآن استفاده نمی شود؟ مثلاً چرا قرآن را بعنوان ذکر للعالمین نمی بینیم. چرا که قرار بود ما ادبیات و مفاهیم کارکنیم تا این کتاب را به عنوان ذکر برای خود و جامعه قرار دهیم. (این یک) خوب در دل این بحث منظورمان چیست؟ منظور این است که برخورد ما با قرآن، برخوردی که برایمان خشیت و خوف اجلال ایجاد کند، نمی باشد. آن هم خشیتی که ما را از عذاب خدا می ترساند، نه اینکه مثلاً فقط به مردم بگویم ربا حرام است، بلکه با بر اساس آن سیاق قرآنی که ربا را محاربه با خدا معرفی می کند باید تبیین شود به نحوی که طرف بفهمد با ربا و جنگ با خدا تمام رحمت های الهی را از خودش دور می کند. یعنی قرآن به عنوان ذکر للعالمین دیده می شود و در دلش خوف اجلال بوجود می آید. به نظرم این را از این

جهت ازما بپذیرید که یک کارخوبی را سرفصل بزینم که وقتی که می خواهیم از قرآن استفاده کنیم مقصود اصلی قرآن حاصل نمی شود(ناقص) خلاصه اینکه وقتی از طلبه ها سوال شود که چرا قرآن نمی خوانند؟ می گویند ما هنوز بلد نیستیم از قرآن استفاده کنیم. لذا باید بتوانیم از قرآن کاربردی استفاده کنیم. مثلا خدا در قرآن به پیغمبرش می گوید « وَ ذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَ لَهْوًا وَ عَزَّيْهُمْ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا » یعنی ره‌اشان کن بعد می گوید «و ذکر به» (به وسیله قرآن به آنها تذکر بده) «به» در اینجا به قرآن بر می گردد. از یک طرف به پیغمبر می گوید: کسانی که دینشان را لهو و لعب قرار داده اند و حیات دنیا آنها را مغرور و مشغول خودشان کرده است، رها کن و بعد می گوید «و ذکر به» می دهد. خب ما اگر بخواهیم این را کاربردی کنیم، یعنی فرهنگ و فکر آنها را نگذار غالب بشود و بعد که می گوید «و ذکر به» یعنی فرهنگ خودت را غالب کن. اگر این و «ذکر» در ادامه آیه نبود مثلا می‌گفتیم تضاد بین ما و سرمایه داری تمام شد اما با وجود این «ذکر» می گوید ای پیغمبر باید کاری کنی که در جمع مسلمین هیچ انس و تاییدی برای نظامی که دین را بازی زندگی گرفته بوجود نیاید. دقت شود که دین را بازی زندگی گرفتن، غیر از این است که دین را رها کرده باشند بلکه دین دارد و نماز می خواند و حج می رود ولی جدی نیست. یعنی می گوید اول این فکر و فرهنگ را نفی کن و بعد تذکر ده، اما آیا ما واقعا این فرهنگ را نفی کردیم؟ من نظرم این است که جنس دولت سازندگی این بود که یک دینی در حاشیه زندگی آورد و آن دین حضرت امام را برد، یعنی حضرت امام دین به شدت برایشان جدی بود اما اینها دین را به حاشیه راندند این آیه می گوید «اینهایی را که دین را به بازی گرفتند» که ما این گونه برداشت می کنیم که دین را به حاشیه بردند که در آن صورت، حش را می رود، نمازش را می خواند، ولی آن گونه باوری که زندگیش را براساس دین تعیین کند ندارد، حضرت امام شخصیتی بود که همه زندگیش را برای کار دین گذاشت اما عده ای اینگونه نیستند. ادامه آیه می گوید «و ذکر به» یعنی با همین قرآن تذکر بده، یعنی حضرت امام همین تیبها را که رها نکرد بلکه همین به آنها تذکر داد که برگردید به سمت قرآن و با نگاه قرآنی زندگی کنید. این مثال را برای این زدم که ما در زندگی از قرآن استفاده نمی کنیم. اینجاست که اولین رویکرد باید این باشد که زندگی مان را به قرآن وصل کنیم. ممکن است که بگویید. ممکن است که بگویید که همه این را می گویند که باید گفت ما باید از خود بازخواست کنیم، مثلا ما از المیزان می خواهیم که قرآن را وارد زندگی ما کند، نه اینکه قرآن یک گوشه ای باشد و زندگی درگوشه ای دیگر. وانصافا" امثال علامه و حضرت آیت الله جوادی مبنای استفاده از قرآن را داده اند. بیش از این را دیگر باید خودمان ان شاء الله حساس شویم که می خواهیم با قرآن زندگی کنیم. همین که ما این دید را پیدا کردیم، می بینیم که ما با آیات صحبت داریم و آیات هم با ما حرف دارد. هر چند که این مسأله پخته نشده است اما بالاخره تا این مسأله حل نشود، ما نمی توانیم به فرمایش رهبری عمل کنیم. لذا با توصیه و اندرز کار پیش نمی رود بلکه بستر می خواهد یعنی باید بستری فراهم کنیم که وقتی شخص به قرآن رجوع می کند، به جد بتواند با آن زندگی کند که آن وقت می بیند که زندگیش طور دیگر می شود. عروس حضرت امام می

فرمودند که ایشان روزی هشت بار قرآن می خواندند، من وقتی این قضیه را خواندم واقعا منقلب شدم که خدایا هشت بار قرآن خواندن چه صفایی به زندگی می دهد. برداشت من این است که امام هشت بار به قرآن رجوع می کند و مطلب می گیرد و شارژ می شوند برای ادامه برنامه هایشان، و این است که انسان را منقلب می کند که یک شخص درقطعه قطعه روز آنقدر احساس نیاز به قرآن دارد که هشت بار به آن رجوع می کند. این گونه نگاه کنید که چگونه توانسته با قرآن وارد زندگی شود و با این دید وقتی که به قرآن رجوع می کند واقعا مطلب می گیرد مثلا دیده اید که به حافظ رجوع می کنید و قشنگ مطلب می گیرید و جلو می روید، چرا؟ چون حافظ از آن روح کلی برخوردار است یعنی از این حالات جزیی بیرون آمده است. حالا قرآن که هزار برابر بیشتر از حافظ از این برخوردار است. منظورم از روح کلی این است که درتمام عالم گسترده است. پس بنابراین موضوع شما که درهمان عالم است، روشن می شود. (باید بیشتر توضیح داده شود) حال مگر خود حافظ نمی گوید که ما هر چه داریم از قرآن داریم. پس اگر ما بلد باشیم که با آن روح کلی قرآن که تمام مسائل جزئی ما، درون آن است مرتبط بشویم آنگاه باید ما هم روزی هشت مرتبه قرآن بخوانیم. اگر این روحیه پیدا شود دیگر شما نمی توانید که رجوع نکنید و وقتی که رجوع کردید آنگاه فرمایش رهبری مبنی بر انس با قرآن عملی می شود. س: با این دغدغه ها ومشکلاتی که هست و ما اگر بخواهیم حکمت و عرفان هم بخوانیم و سایر دروس طلبگی هم بخوانیم آنگاه چقدر و چگونه باید وقت بگذاریم تا با تفاسیر عمیقی مثل المیزان مرتبط شویم؟ ج: ما آرزو داریم که زندگی مان اینگونه بشود که انس دائمی با قرآن داشته باشیم یعنی مثلا برای اینکه نفس بکشیم نمی گوئیم که نفس بکشیم یا بخوابیم؟ بلکه هم نفس می کشیم و هم می خوابیم. یادم هست آن وقتی که مثنوی می خواندم خیلی وقتم را می گرفت ولی هیچ احساس خستگی نمی کردم، با اینکه معلم هم بودمف باید کارهای علمی ام را هم انجام می دادم و جزوه هایم را باید می نوشتم وتایپ می کردم، خلاصه خیلی وقتمان گرفته می شد اما تمام اینها منجر نمی شودکه مثنوی را نخوانیم، علتش هم این بودکه راه افتاده بودیم که آن را می خواهیم، یا اینکه یاد هست سال ششمی که المیزان را تمام کردم، سر سفره صبحانه بود که خط آخر را کشیدم و به خانواده گفتم که بالاخره تمام شد. علتش هم این بودکه المیزان با ما حرف می زد. فکر می کنم اگر ما بنا را بر این بگذاریم که قرآن اسوه زندگی مان است، قرآن وارد زندگی می شود. البته من احتیاط می کنم که این ها را بگویم که مبادا دوباره در همان شعار و احساسات بماند و بشود کالاول. اما واقعا" شما امروز که می خواهید بروید سرکلاس اگر برسیم به این که با نگاهی که مذکر خدایی به شما می دهد، راحت تر سرکلاس می روید، آنوقت می گوئید که یک صفحه قرآن بخوانم بینم چه می گوید؟ ممکن است بگوئید که مقدماتش مثل تفسیر را نداریم، که می گوئیم خب ازتفسیر شروع کنید. یعنی به عشق رسیدن به خود قرآن اول تفسیر بخوانید ممکن است که توهم شود که ما باید تفسیر بخوانیم تا بعد تفکر قرآنی یا ایمانی را شروع کنیم، پس بنابراین تفسیر مقدمه است برای تفکرایمانی؟ در حالیکه این نگاه ظلم به قرآن است چرا که تفسیر یعنی همان نماد قرآن که ما اصلا تفسیر نمی خوانیم بلکه ما

قرآن عزیزمان را از زبان یک دل قرآنی دنبال می کنیم، البته ما هرتفسیری را قبول نداریم. مثلا بنده هیچ وقت نه تنها توصیه نمی کنم بلکه می گویم خدایا مردم را نجات بده از تفسیر آقای صادقی. چرا که تفسیر باید دل را قرآنی کند و ما این دل قرآنی را از تفسیر علامه طباطبایی عزیز می گیریم یا از تفسیر کاشانی که مشهور است به تفسیر محی الدین می گیریم که حضرت امام در مورد ایشان می فرمایند «العارف الکامل الکاشانی»، البته خودش اولش می گوید اگر این را به عنوان تفسیر گرفتید، مصداق همان می شوید که نشیمنگاهش در آتش است. یعنی خودش از اول متوجه است که این کارش خطرناک است، اما بعنوان یک تفسیر انفسی خیلی موثر است که آدم بفهمد قرآن قصه جاننش است و از آن طرف از طریق المیزان بفهمد که قرآن قصه هستی است. لذا باید برسیم به اینکه تفسیر قرآن در واقع همان نگاه به قرآن است از چشمه زلال یک مفسر عزیزی مثل علامه. من واقعا "نظم این است که علامه به عشق نظر به قرآن المیزان را دارند می نویسند. پس دیگر معنا ندارد که ما تفسیر بخوانیم تا بعدش برویم تفکر قرآنی پیدا کنیم. یا اینکه تفاسیر جایگاه اصلی شان چیری غیر رجوع به قرآن است. این نوع نگاه به قرآن یک نوع نگاه انحرافی است. خود قرآن و تفاسیر در واقع یکی هستند و تفسیر غیر قرآن نیست بلکه تفسیر قصه تبیین قرآن است. حال بر می گردیم سر همان مثال امام که این هشت بار قرآن خواندن یعنی اینکه شما دائم بپذیرید که باید به قرآن رجوع کرد، دوباره مثال می زنم گاهی که حافظ را باز می کنید گویی برایتان حرف دارد. علامه طباطبایی می فرمایند وقتی آیت الله بروجردی آنگونه برخورد کردند که شما فلسفه را ادامه ندهید، من از حافظ نظر گرفتم و ادامه دادم. چطور می شود که همان لحظه حافظ را باز کرد و برنامه از آن گرفت؟ یعنی حافظ اینقدر حرف دارد؟ نه، بلکه روح کلی که منجر شده است این غزل سروده شود، فوق حافظ است. وقتی شاعر این شعر را می گوید خودش می فهمد که این یک کشف بزرگ است. مثلا "تمام ائمه از کشف امیرالمومنین در مناجات شعبانیه استفاده می کنند. خب ممکن است سوال شود که مگر خود ائمه این را بلد نیستند؟ می گویم همه شان بلد هستند اما این یک کشف خاص است که آنها به قربانش می روند، چون می بینند که این در چشمه علی جوشیده است. حال این غزل از این جنس است، خود حافظ و بقیه می بینند این یک سروشی بود که آمد لذا رجوع می کنند واز آن روح کلی، بهره خودشان را می گیرند و کار امروزشان را تنظیم می کنند و امثال علامه قرآن شناس هم از غزل حافظ بهره می برند. این را اگر نسبت به قرآن وسعت دهیم می بینیم این که من اگر بخوام تفسیر بخوانم، وقتم گرفته می شود مطرح نمی شود چرا که به قصد رجوع به قرآن برای زندگی کردن مدتها تفسیر نگاه میکند. یعنی همانطور که ما زندگی می کنیم و عروسی می کنیم و خانه کرایه کنیم، با این رجوع ممتد به تفسیر نیز در حدی که برنامه هایمان اجازه می دهد، زندگی کنیم. لذا زندگی جز همین رجوع به قرآن نیست و رجوع به تفسیر در واقع همان رجوع به قرآن است. (در ادامه مصاحبه برای تکمیل بحث پرسش و پاسخهای زیر را قرار است چاپ کنیم) (برگرفته از یادداشت نسبت ما قرآن در جهان معاصر) لطفا در چینش پرسشها و کم و اضافه کردن آنها نیز اگر نکته خاصی دارید به ما تذکر دهید توضیح اینکه برخی

سوالات ویرایش شده و برخی جوابها با هم تلفیق شده تا متناسب بحث قرار گیرد اگر این تلفیق و ویرایش مشکلی ایجاد کرده تذکر دهید که اصلاح شود) سوال: با چه رویکردی باید به قرآن نگاه کرد که ضرورت زندگی کردن با آن برایمان ملموس گردد؟ جواب- قرآن به عنوان وَحی الهی راهکار درست دیدن و درست عمل کردن بشر را به بشر تذکر می‌دهد تا بشر با تذکر قرآن به چنان منظری دست یابد که قرآن به او تذکر داده است. مثل این که شما در عینی که در حال دیدن دیوار مقابل خود هستید کسی به شما وجود نوری را که عامل دیدن دیوار شده، تذکر دهد. در این حال شما وارد چنین حضوری می‌شوید و لذا قرآن در معرفی خود به رسول خدا «صَلَاةَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ» می‌فرماید: «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» تو به آنها موضوعات قرآنی را تذکر بده، تنها تو تذکر دهنده‌ای و نه تحمیل‌کننده. همین‌طور که خداوند قرآن را به عنوان «ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ» معرفی می‌کند، پس می‌توان گفت هرکس می‌خواهد متذکر حقایقی باشد که در عالم هست و بشر از آن غافل است، باید به قرآن رجوع کند و با تدبّر در آیات آن متوجه آن حقایق شود. وقتی انسان متوجه شد در ذات خود «بنده» است و قرآن بر این اساس به او خطاب می‌کند «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۱) ای مردم پروردگارتان را که شما و کسانی را که پیش از شما بوده‌اند آفریده است، پرستش کنید باشد که به تقوا گرایید. و مقصد بندگی را تقوی قرار می‌دهد، پس قرآن جوابگوی نیاز بشر است تا بندگی او را به فعلیت برساند و در این مسیر بشر به تقوا برسد به این معنی که حکم خدا را بر حکم نفس اماره‌ی خود حاکم کند. سؤال: اگر ما در موضوعی وارد تفکر شده باشیم و سپس به تدبّر در قرآن برسیم؛ چه ضمانتی وجود دارد که برداشت خودمان را بر قرآن تحمیل نکنیم؟ جواب: وقتی به قصد فهم حقیقت به قرآن رجوع کردیم و کتاب الهی هم بر اساس عقل ما برای ما نازل شده و خودش فرموده «لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» دیگر معنی ندارد که بخواهیم آنچه از قرآن گرفته‌ایم بر قرآن تحمیل کنیم، مثل آن است که شما خدمت استادی بروید تا علمی بیاموزید و ایشان هم به شما آموزش دهد، آیا معنی می‌دهد که بگوییم ممکن است ما سخن استاد را بر او تحمیل کنیم؟ آری ممکن است بگویید با رجوع به قرآن همه‌ی ابعاد که آن آیه یا آن سوره منظور نظرش بود را نگرفتیم، و از آن جایی که قرآن نور است به اندازه‌ای که آماده بودیم که با قرآن برخورد کنیم از آن بهره‌مند شدیم ولی این دیگر به معنی تحمیل فهم خود به قرآن نیست، بلکه به معنی آن است که معنی دقیق‌تری هم هست که باید با آمادگی بیشتر از قرآن گرفت، موضوع برداشت آدق و دقیق از قرآن مثل شدت و ضعف نور بی‌رنگ است که در زیر پرتو نور شدید بهتر می‌بینیم ولی در نور ضعیف هم غلط نمی‌بینیم. سؤال: انس با قرآن چگونه حاصل می‌شود و تا چه اندازه باید به تفاسیر رجوع کرد؟ جواب: از همان ابتدایی که قرآن نازل می‌شد بعضی صحابه در مورد منظور بعضی از آیات از رسول خدا «صَلَاةَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ» سؤال می‌کردند و در مورد شیعه همین سؤالات از ائمه «علیهم‌السلام» می‌شد، سپس در راستای فهم بهتر قرآن و بر اساس راهنمایی‌های رسول خدا «صَلَاةَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ» و ائمه‌ی هدی «علیهم‌السلام» در کنار تدبّر افراد، تفسیرهایی از بعضی از

سوره‌ها و یا تمامی قرآن تهیه شد و همچنان به تکامل رسید، بنابراین به عنوان کسی که می‌خواهد با زبان قرآن آشنا شود باید در ابتدا به تفسیر رجوع کرد ولی در تفاسیر متوقف نشد، بلکه امکان تفکر و تدبّر را برای خود حفظ نمود. همان‌طور که ما با این‌که زبانمان فارسی است اگر بخواهیم مثنوی مولوی را بفهمیم نیاز است زبان آن فکر و آن شهود را بشناسیم و در آن راستا باید به شرح مثنوی رجوع کرد، ولی پس از مدتی بدون نیاز به شرح با خود مثنوی می‌توانید مرتبط باشید و و انس بگیرید. سوال: آیا فلسفه اسلامی می‌تواند ما را در رسیدن به تفکر قرآنی یاری کند؟ آیا تفسیر فلسفی از قرآن تفکر قرآنی است؟ جواب- مسلم تفکر فلسفی نوعی از تفکر است که هرگز نباید از پنجره‌ی آن تفکر به قرآن نگریست، ولی تفکر فلسفی را نباید مقابل تفکر قرآنی قرار داد. مثل این‌که نباید تفکر ریاضی را مقابل تفکر قرآنی قرار داد زیرا ما برای بهره‌مندی از قرآن نیازمند تفکر ریاضی نیز هستیم تا نه‌تنها در آیات ارث تدبّر کنیم، بلکه نظر ریاضی‌گونه‌ی آیات را نیز درک کنیم. اشکال گالیله این بود که می‌خواست تمام کتاب مقدس را از زاویه‌ی تفکر ریاضی بنگرد و همه‌ی آن کتاب را محاسبه‌پذیر کند. شما به صورت حضوری متوجه رابطه‌ی بین ذات خود و اراده‌ی خود می‌شوید ولی همین که به آن احساس فکر کردید و از آن‌ها رابطه‌ی ایجادکنندگی ایجادشوندگی انتزاع کردید، وارد ساحت تفکر فلسفی شدید و موضوع علت و معلول را وارد اندیشه‌ی خود نمودید، به همین جهت است که باید گفت تفکر فلسفی وجهی از تفکر انسانی است و نمی‌توان آن را نادیده گرفت و یا با آن به خصومت برخاست. سؤال: چنانچه ممکن است چگونگی نگرش به قرآن از پنجره‌ی فلسفه را بیشتر توضیح دهید. جواب: بیشتر به این نکته توجه کنید که ساحتی از ساحات بشر تفکر انتزاعی یا تفکر فلسفی است، پس وقتی می‌خواهد در رابطه با موضوعی فکر کند از زاویه‌ی تفکر فلسفی نیز به آن موضوع فکر می‌کند. در مورد قرآن از آن جهت که یک حقیقت قلبی است و کشف تامّ محمدی «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» است باید رویکرد انسان به آن قلبی باشد و به اندازه‌ای که انسان خود را از اخلاق رذیله و عقاید فاسده طاهر کرده باشد می‌تواند با آن حقیقت تماس بگیرد و به همین جهت است که می‌فرماید: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ، فِی كِتَابٍ مَّكْنُونٍ، لَا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» حقیقت قرآن یک حقیقت بلندمرتبه‌ای است در نوشته‌ای که از نگاه انسان‌های غیر مزگی دور است، و نمی‌توانند به آن دسترسی پیدا کنند مگر مطهرون. ولی پس از آن‌که با علم حضوری متوجه انوار قرآنی شد، همین‌که خواست به آن احساس قلبی بیندیشد و از این زاویه به قرآن بنگرد، وارد ساحتی شده که دیگر نسبت به «مفاهیم» آنچه با قلب مطهر خود دریافت کرده می‌اندیشد و این ورود، ورود فلسفی است، همان‌طور که نسبت به علت و معلول عرض شد که ابتدا یک درک حضوری بین نفس انسان و اراده‌ی او واقع می‌شود و سپس همان درک در ساحت اندیشه به عنوان علت و معلول قابل فهم است که «مفهوم» همان حالتی است که در ابتدا برای ما کشف شد. مشکل وقتی پیدا می‌شود که در رویکرد به قرآن مقام حضوری و کشف قلبی آن مورد غفلت قرار گیرد و تماماً رویکردها در ساحت مفهوم محدود شود. سوال: طرح پرسش‌های بزرگ و رجوع به قرآن برای یافتن چنین پرسش‌هایی چقدر موجب تغییر و تحول در تاریخ آینده می‌شود.

به عبارت دیگر رسیدن به تمدن اسلامی چقدر وابسته به تفکر قرآنی است. آثار طرح این نوع نگاه چقدر می تواند موجب تحولات عمیق شود؟ جواب- قرآن نوری است که از یک طرف راه آینده ی بشر را به او می نمایاند و از طرف دیگر موانع و حجاب ها را می شناساند تا بشریت گرفتار افکار و همی نشود و عمر خود را در اعتباریات ضایع نگرداند. قرآن افقی را در جلو شما می گذارد که به راحتی هویت هر موقعیتی را نسبت به آن افق ارزیابی می کنید و از موجودیت آن موقعیت پرسش به عمل می آورید، و در همین راستا به این نتیجه می رسید که باید در تمام مناسبات بشر حکم خدا حاکم باشد و این محقق نمی شود مگر با حاکمیت امام معصوم و لذا به تمدنی می اندیشید که از طریق واسطه ی فیض الهی، زمین به آسمان وصل شود به نام تمدن اسلامی. و نظام ولایت فقیه را نیز از آن جهت که دوره ی گذار از حاکمیت نفس اماره به حاکمیت خدا است، با دید قرآنی به آن ارج می نهید. شیعه با تحقق انقلاب اسلامی اینثارگرانه توان فکری و فرهنگی خود را جهت تحقق تمدن اسلامی به صحنه آورده تا مسلمانان به تمدنی برسند که نه دیگر تضاد شیعه و سنی در میان باشد و نه این همه فقر و عقب ماندگی آن ها را آزار دهد. باید تمدنی به صحنه بیاید که دیگر با این همه گسستگی در بین مسلمانان روبرو نباشیم. تمدن غرب که در نهایت مادیّت و شتابزدگی است هرگز نمی تواند جواب گوی نیازهای واقعی انسان باشد و پایدار بماند، تمدن مقابل تمدن غربی، تمدنی است که شیعه مسئولیت بنیانگزاری آن را به عهده گرفته است انقلاب اسلامی در جایگاه تاریخی مخصوص به خود، مرحله ی گذار و عبور از فرهنگ مدرنیته به تمدن اسلامی است. نظر به وسعت حضور امامان در هستی نه تنها عامل نمایش راه گسترده ای است که انسان ها می توانند طی کنند بلکه موجب می شود تا روشن شود امامان از چه افقی بشریت را هدایت می نمایند

متن پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم باتشکر فراوان از شما که با حوصله وقت شریفتان را در اختیار نسل جوان جویای حقیقت و معرفت قرآنی قرار می دهید امید که صاحب قرآن بیش از پیش دل قرآنیان را نورانی کند که ما هم از آن استفاده کنیم. سوال: علت عدم توجه کافی و دقیق به قرآن و مباحث قرآنی در کارهای طلبگی چه چیزی می تواند باشد و برای رفع آن چه کاری می توان انجام داد؟ جواب: اول باید مشخص کنیم که ما در کجای تاریخ هستیم که نمی توانیم از قرآن استفاده کنیم، یعنی بخواهیم یا نخواهیم باید این مسئله را بپذیریم که ما درامورات اجتماعی و جهات کلی زندگی هیچ استفاده ای از قرآن نمی کنیم. وقتی روشن شد ما هیچ استفاده ای از قرآن نمی کنیم با ریشه یابی صحیح برمی گردیم به قرآن. هنوز آن طور رجوع به قرآن نداریم که به تعبیر امیرالمومنین «علیه السلام»: «ذلک القرآن فاستنطقوه» آن قرآن را به حرف در آورید و از آن بخواهید تا سخن بگوید و در ادامه می فرمایند: شفای دردهای شما و سامان دهنده ی امور شما در قرآن است. باید بتوان قرآن را به عنوان «ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ» دید، لازم است که ادبیات و مفاهیم کارکنیم اما باید این کتاب را به عنوان ذکر برای خود و جامعه بیابیم تا برایمان خشیت و خوف ایجاد کند، خشیتی که ما را از عذاب خدا بترساند، نه اینکه فقط به مردم

بگویم ربا حرام است، بلکه بفهمیم ربا در حکم محاربه با خدا است به نحوی که طرف بفهمد با نزدیکی به ربا و جنگ با خدا تمام رحمت های الهی را از خودش دور می کند. وقتی قرآن به عنوان ذکر للعالمین دیده شد در دلش خوفِ اجلال بوجود می آید و مقصود اصلی قرآن که ترک معصیت است حاصل می شود و به همین جهت خداوند می فرماید: «لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» چون قرآن قدرت ایجاد خشیت در انسان ها را دارد پس ما باید با این رویکرد به آن نظر کنیم. اگر از طلبه ها سوال شود چرا با قرآن مأنوس نیستند؟ می گویند ما هنوز نمی دانیم چگونه از قرآن استفاده کنیم. درست می گویند ولی باید راه استفاده از آن را پیدا کرد تا بتوانیم از قرآن به صورت کاربردی استفاده کرد. مثلا خدا در قرآن به پیغمبرش می گوید «وَدَّرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَ لَهْوًا وَ عَزَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا» آن هایی که دین خود را جدی نمی گیرند و آن را وسیله بازی و سرگرمی می پندارند رها کن و زندگی دنیا، آنها را مغرور ساخته. در ادامه می گوید: «وَ ذَكَّرَ بِهِ» به وسیله قرآن به آن ها تذکر بده. از یک طرف به پیغمبر «صلوٰة الله علیه و آله» می گوید: کسانی که دینشان را لهو و لعب قرار داده اند و حیات دنیا آنها را مغرور و مشغول خودشان کرده است، رها کن و بعد می گوید «وَ ذَكَّرَ بِهِ». اگر ما بخواهیم این آیه را کاربردی کنیم این طور می شود که نگذارید فکر و فرهنگ آن هایی که دین را به بازی می گیرند در جامعه غالب بشود و بعد که می گوید «وَ ذَكَّرَ بِهِ» یعنی فرهنگ خودت را غالب کن. اگر این «وَ ذَكَّرَ بِهِ» در ادامه آیه نبود می گفتیم باید بین ما و آن هایی که در دینداری جدی نیستند یک تضاد شدیدی حاکم باشد اما با وجود «ذکر به» می رساند که باید رهایشان نکرد و بر اساس قرآن به آن ها تذکر بدهیم تا در جمع مسلمین هیچ تاییدی برای کسانی که دین را شوخی می گیرند باقی نماند. دقت شود که دین را بازی و سرگرمی قلمداد کردن غیر از این است که دین را رها کنند مثل کسانی که نماز می خوانند و حج می روند ولی جدی نیستند به این معنی که همه ی زندگی را در زیر سایه ی دین تعریف نکرده اند. در آیه ی فوق می فرماید: ابتدا این فکر و فرهنگ را نفی کن و بعد آنچه باید باشند را تذکر ده، اما آیا ما واقعا در امورات اجتماعی فرهنگ جدی گرفتن دین را نفی نکردیم؟ به نظر من دولت سازندگی دین را به حاشیه ی زندگی برد در حالی که برای حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی» دین به شدت جدی بود. مسئولانی که دین را به حاشیه بردند نمازشان را می خواندند، ولی آن گونه که زندگیشان را و سیاست و برنامه ها را بر اساس دین تعیین کنند نبود در حالی که باز تأکید می کنم؛ حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی» شخصیتی بودند که همه ی زندگیشان برای دین داری بود و نه تنها خودشان چنین رویکردی به دین داشتند بر اساس آن قسم از آیه که می فرماید: «وَ ذَكَّرَ بِهِ» به بقیه نیز تذکر می دادند که برگردید به سمت قرآن و با نگاه قرآنی زندگی کنید. این مثال را برای این زدم که ما چگونه می توانیم در زندگی از قرآن استفاده کنیم. باید عزم اصلی ما در رجوع به قرآن این باشد که زندگی مان را به قرآن وصل کنیم. ممکن است که بگویید همه این را می گویند ولی باید از خود بازخواست کنیم که برنامه ی رجوع به قرآن را تدوین کرده ایم یا به همین که معنی آیات را فهمیدیم و به تفسیر آن ها رجوع کردیم قانع شدیم؟ مثلا ما باید از میزان بخواهیم که

قرآن را وارد زندگی ما کند. و انصافاً امثال علامه و حضرت آیت الله جوادی مبانی استفاده از قرآن را به حوزه‌ها داده اند. بیش از این را باید خودمان دنبال کنیم و حساس شویم که چگونه با قرآن زندگی کنیم. همین‌که این دید را پیدا کردیم که قرآن را در همه‌ی امور باید وارد زندگی کرد، ملاحظه خواهید کرد آیات با ما حرف دارند. وقتی این مسئله به‌خوبی روشن شد می‌توانیم به توصیه‌ی رهبری در رجوع به قرآن عمل کنیم ولی این با نصیحت عملی نیست بستر می‌خواهد باید بستری فراهم کنیم که وقتی شخص به قرآن رجوع می‌کند، بتواند با آن زندگی کند، اساس را بر این بگذارد که رویکردهای کلی زندگی را باید از قرآن بگیرد. عروس حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» می‌فرمودند که امام روزی هشت مرتبه قرآن می‌خواندند، وقتی این خبر را خواندم واقعا منقلب شدم که خدایا هشت بار قرآن خواندن چه صفایی به زندگی می‌دهد. برداشت بنده این است که امام هشت بار به قرآن رجوع می‌کرده‌اند و برای ادامه‌ی برنامه‌هایشان راه‌کار به‌دست می‌آورده‌اند. آنچه انسان را منقلب می‌کند این است که چگونه یک شخص در قطعه قطعه‌ی روز آنقدر احساس نیاز به قرآن دارد که هشت بار به آن رجوع می‌کند و ما اگر یک بار هم در بیست و چهار ساعت به قرآن رجوع کنیم نمی‌دانیم چه چیزی از آن بگیریم. این‌گونه نگاه کنید که چگونه امام توانسته‌اند با قرآن وارد زندگی شوند و با این دید وقتی که به قرآن رجوع می‌کنند واقعاً مطلب به‌دست می‌آورند. ملاحظه کرده‌اید که چگونه به دیوان حافظ رجوع می‌کنید و راه‌کار می‌گیرید و جلو می‌روید. چون حافظ از روح کلی برخوردار است از مطالب جزئی بیرون آمده است. قرآن که هزار برابر بیشتر از حافظ از این حالت برخوردار است. روح کلی آن نحوه حضوری است که در تمام عالم گسترده است و قرآن صاحب اصلی چنین روحی است و لذا هرکس در هر زمانی بتواند با رویکرد به روح کلی قرآن با آن روبه‌رو شود مطابق نیاز آن زمانه قرآن با او سخن می‌گوید. مگر خود حافظ نمی‌گوید که ما هرچه داریم از دولت قرآن داریم. پس اگر ما بلد باشیم همان‌طور که با دیوان حافظ برخورد می‌کنیم با روح کلی قرآن که تمام مسائل جزئی ما، درون آن است مرتبط بشویم حکم مربوط به آن زمان را از آن دریافت می‌کنیم و قرآن به این معنی ذکرٌ للعالمین است. اگر این روحیه در رابطه با قرآن در ما پیدا شود دیگر شما نمی‌توانید رجوع مکرر به قرآن نداشته باشید. س: با توجه به دغدغه‌ها و مشکلاتی که هست اگر ما بخواهیم حکمت و عرفان هم بخوانیم و سایر دروس طلبگی هم که هست، چقدر و چگونه باید وقت بگذاریم تا با تفاسیر عمیقی مثل المیزان مرتبط شویم؟ ج: ما آرزو داریم که زندگی مان اینگونه بشود که انس دائمی با قرآن برایمان پیش آید تا ملاحظه کنید به هیچ‌وجه مشکل وقت‌نداشتن در میان نمی‌ماند همین‌طور برای این‌که نفس بکشیم نمی‌گوییم نفس بکشیم یا بخوابیم؟ بلکه هم نفس می‌کشیم و هم می‌خوانیم. زمانی که بنده مثنوی می‌خواندم با این‌که خیلی وقتم را می‌گرفت و مشغول تدریس معارف اسلامی بودم، ولی هیچ احساس خستگی و تنگی وقت نمی‌کردم، علتش هم این بود که می‌خواستم متذکر بشوم و نه مطلع، شش سال بر روی تفسیر شریف المیزان وقت گذاشتم و یادداشت‌برداری کردم، این شش سال از بهترین اوقات زندگی بنده بود چون المیزان به نور قرآن با ما حرف می‌زد. فکر می‌کنم اگر ما بنا را بر

این بگذاریم که قرآن نقشه‌ی راه زندگی ما بشود و آن را وارد زندگی خود بکنیم و بدون شعار دادن راه درست فکر کردن و درست عمل کردن را در آن جستجو کنیم نمی‌توانیم از آن جدا شویم. امروز که می‌خواهید بروید سر کلاس درس اگر برسید به این که با نگاهی که قرآن به شما می‌دهد به کلاس بروید، راحت‌تر بر سر کلاس حاضر می‌شوید و با نگاه قرآنی موضوعات را تجزیه و تحلیل می‌کنید. با توجه به این امر در هر فرصتی می‌گویید خوب است یک صفحه قرآن بخوانم بینم چه می‌گوید ممکن است بگویید مقدمات فهم قرآن، مثل تفسیر را نداریم، بسیار خوب؛ از تفسیر شروع کنید. به عشق رسیدن به خود قرآن اول تفسیر بخوانید. ممکن است که توهم شود که ما باید تفسیر بخوانیم تا بعد تفکر قرآنی یا ایمانی را شروع کنیم، پس بنابراین تفسیر مقدمه است برای تفکر ایمانی، در حالی که این‌طور نیست، چون تفسیر یعنی جمع‌بندی پیام قرآن پس ما در مطالعه‌ی تفسیر قرآن با قرآن و تفکر قرآنی روبه‌روئیم، ما در رجوع به تفاسیر، قرآن عزیز را از زبان یک دل قرآنی دنبال می‌کنیم، البته ما هرتفسیری را توصیه نمی‌کنیم باید تفسیر قرآن از دل انسان قرآنی برخاسته شود ما دل قرآنی را از تفسیر علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» احساس می‌کنیم یا از تأویل عبدالرزاق کاشانی که مشهور است به تفسیر محی الدین می‌توان استفاده کرد، که حضرت امام «رضوان الله علیه» در مورد عبدالرزاق کاشانی می‌فرمایند: «العارف الكامل القاشانی»، البته خود او اول کتابش می‌گوید اگر این کتاب را به عنوان تفسیر قرآن گرفتید، مصداق همان می‌شوید که نشیمنگاهش در آتش است. یعنی خودش از اول متوجه است که این کارش خطرناک است، اما بعنوان یک تفسیر انفسی خیلی موثر است که آدم بفهمد قرآن قصه جانس است و از آن طرف از طریق المیزان بفهمد که قرآن قصه هستی است. باید برسیم به اینکه تفسیر قرآن در واقع همان نگاه به قرآن است از چشمه زلال یک مفسر عزیزی مثل علامه طباطبایی «رحمة الله علیه». بنده نظرم این است که علامه به عشق نظر به قرآن تفسیر المیزان را نوشتند. پس دیگر معنا ندارد که بگوییم ما تفسیر می‌خوانیم تا بعداً برویم تفکر قرآنی کنیم. یا اینکه گفته شود تفاسیر جایگاه اصلی شان چیری غیر رجوع به قرآن است. این نوع نگاه به تفاسیر قرآن یک نوع نگاه انتزاعی است. قرآن با رجوع به تفاسیر با ما سخن می‌گوید پس تفسیر چیزی غیر از پیام قرآن نیست. امام خمینی «رضوان الله علیه» که در بیست و چهار ساعت هشت مرتبه قرآن خواندند به این معنی است که پذیرفته بودند باید دائماً به قرآن رجوع کرد، با همین رویکردی که بعضی‌ها به دیوان حافظ دارند. علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» می‌فرمایند: من وقتی از تبریز به قم آمدم و درس «أسفار» را شروع کردم، و طلاب بر درس گرد آمدند و قریب به یکصد نفر در مجلس درس حضور پیدا می‌کردند؛ حضرت آیه الله بروجردی «رحمة الله علیه» دستور دادند که شهریه طلابی را که به درس «أسفار» می‌آیند قطع کنند. و بر همین اساس چون خبر آن بمن رسید، من متحیر شدم که خدایا چه کنم؟ اگر شهریه طلاب قطع شود، این افراد بدون بضاعت که از شهرهای دور آمده‌اند و فقط ممر معاش آنها شهریه است چه کنند؟ و اگر من بخاطر شهریه طلاب، تدریس «أسفار» را ترک کنم لطمه بسطح علمی و عقیدتی طلاب وارد می‌آید؟! من همین‌طور در تحیر بسر می‌بردم، تا بالاخره یکروز که

بحال تحیر بودم و در اطاق منزل از دور کرسی می‌خواستم برگردم چشمم بدیوان حافظ افتاد که روی کرسی اطاق بود؛ آن را برداشتم و تفأل زدم که چه کنم؟ آیا تدریس «أسفار» را ترک کنم، یا نه؟ این غزل آمد: «من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم ... محتسب داند که من این کارها کمتر کنم» «من که عیب توبه کاران کرده باشم بارها... توبه از می وقت گل دیوانه باشم گر کنم» «چون صبا مجموعة گل را به آب لطف شست ... کج دلم خوان گر نظر بر صفحه دفتر کنم» «عشق دُرَدانه است و من غَوَاص و دریا می‌کده ... سر فرو بردم در آنجا تا کجا سر بر کنم» «لاله ساغر گیر و نرگس مست و برما نام فسق ... داوری دارم بسی یا رب کرا داور کنم» «بازکش یکدم عنان ای تُرک شهر آشوب من ... تا ز اشک و چهره، راهت پر زر و گوهر کنم» «من که از یاقوت و لعل اشک دارم گنجها..... کی نظر در فیض خورشید بلند اختر کنم» «عهد و پیمان فلک را نیست چندان اعتبار..... عهد با پیمانه بندم شرط با ساغر کنم» «من که دارم در گدائی گنج سلطانی بدست ... کی طمع در گردش گردون دون پرور کنم» «گر چه گردآلود فقرم، شرم باد از همتم گر به آب چشمه خورشید دامن تر کنم» «عاشقان را گر در آتش می‌پسندد لطف دوست ... تنگ چشمم گر نظر در چشمه کوثر کنم» «دوش لعلش عشوه‌ای میداد حافظ را ولی من نه آنم کز وی این افسانه ها باور کنم» باری، دیدم عجیب غزلی است؛ این غزل می‌فهماند که تدریس «أسفار» لازم، و ترک آن در حکم کفر سلوکی است. همان روز یا روز بعد آقای خادم خود را به منزل ما فرستادند، و بدینگونه پیغام کرده بودند: ما در زمان جوانی در حوزه علمیّه اصفهان نزد مرحوم جهانگیر خان «أسفار» می‌خواندیم ولی مخفیانه؛ چند نفر بودیم، و خُفیهً بدرس ایشان می‌رفتیم، و اما درس «أسفار» علنی در حوزه رسمی بهیچوجه صلاح نیست و باید ترک شود! من در جواب گفتم: به آقای بروجردی از طرف من پیغام ببرید که این درس‌های متعارف و رسمی را مانند فقه و اصول، ما هم خوانده‌ایم؛ و از عهده تدریس و تشکیل حوزه‌های درسی آن برخورداریم آمد و از دیگران کمبودی نداریم. من که از تبریز بقم آمده‌ام فقط و فقط برای تصحیح عقائد طلاب بر اساس حق، و مبارزه با عقائد باطله مادّیین و غیره می‌باشد. در آن زمان که حضرت آیه الله با چند نفر خُفیهً به درس مرحوم جهانگیرخان می‌رفتند، طلاب و قاطبه مردم بحمدالله مؤمن و دارای عقیده پاک بودند و نیازی به تشکیل حوزه‌های علنی «أسفار» نبود؛ ولی امروزه هر طلبه‌ای که وارد دروازه قم می‌شود با چند چمدان (جامه‌دان) پر از شبهات و اشکالات وارد می‌شود! و امروزه باید بدرد طلاب رسید و آنها را برای مبارزه با ماتریالیست‌ها و مادّیین بر اساس صحیح آماده کرد و فلسفه حَقّه اسلامیّه را بدانها آموخت؛ و ما تدریس «أسفار» را ترک نمی‌کنیم. ولی در عین حال من آیه الله را حاکم شرع می‌دانم؛ اگر حکم کنند بر ترک «أسفار» مسأله صورت دیگری بخود خواهد گرفت. علامه فرمودند: پس از این پیام؛ آیه الله بروجردی دیگر بهیچوجه متعزّض ما نشدند، و ما سالهای سال بتدریس فلسفه از «شفاء» و «أسفار» و غیرهما مشغول بودیم. و هر وقت آیه الله برخورداری با ما داشتند بسیار احترام می‌گذازدند، و یک روز یک جلد قرآن کریم که از بهترین و صحیح‌ترین طبع‌ها بود بعنوان هدیه برای ما فرستادند. (آیت الله حسینی طهرانی، مهر تابان ص ۶۰) علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» دیوان حافظ را

باز می‌کنند و برنامه‌ی خود را می‌گیرند. این یعنی حافظ اینقدر حرف دارد، چون با اتصال با روح کلی این غزل و سایر غزل‌ها را سروده است. وقتی شاعر شعر را می‌گوید خودش می‌داند آن شعر یک کشف بزرگ است و نه یک فکر، همین‌طور که تمام ائمه از کشف بزرگ امیرالمومنین «علیه‌السلام» در مناجات شعبانیه استفاده می‌کنند. خب ممکن است سوال شود که مگر خود ائمه «علیهم‌السلام» این نوع مناجات را نمی‌دانند؟ می‌گوییم همه بلدند با خداوند مناجات کنند اما این یک کشف خاص است که بر قلب مبارک علی «علیه‌السلام» متجلی شده، آن‌ها خوب می‌بینند که این در چشمه‌ی علی «علیه‌السلام» جوشیده است. سروش عالم غیب تجلی می‌کند و حافظ این غزل‌ها را می‌گوید و بقیه رجوع می‌کنند و از آن روح کلی بهره‌ی خودشان را می‌گیرند و کار امروزشان را تنظیم می‌کنند و امثال علامه طباطبایی قرآن‌شناس هم از غزل حافظ بهره می‌برند. اگر این نوع رجوع را نسبت به قرآن داشته باشیم با آن وسعتی که قرآن دارد دیگر احساس نمی‌کنیم با تفسیرخواندن و قنمان گرفته می‌شود چرا که به قصد رجوع به قرآن برای زندگی کردن به تفسیر نگاه می‌کنید. همان‌طور که ما زندگی می‌کنیم، با رجوع ممتد به تفسیر نیز در حدی که برنامه‌هایمان اجازه می‌دهد، زندگی می‌کنیم. در آن صورت زندگی جز همین رجوع به قرآن نیست و رجوع به تفسیر در واقع همان رجوع به قرآن است.

سؤال: با چه رویکردی باید به قرآن نگاه کرد که ضرورت زندگی کردن با آن برایمان ملموس گردد؟

جواب- قرآن به عنوان وحی الهی راه‌کار درست دیدن و درست عمل کردن بشر را به بشر تذکر می‌دهد تا بشر با تذکر قرآن به چنان منظری دست یابد که قرآن به او تذکر داده است. مثل این که شما در عینی که در حال دیدن دیوار مقابل خود هستید کسی به شما وجود نوری را که عامل دیدن دیوار شده، تذکر دهد. در این حال شما وارد چنین حضوری می‌شوید و لذا قرآن در معرفی خود به رسول خدا «صلوة‌الله‌علیه‌وآله» می‌فرماید: «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» تو به آن‌ها موضوعات قرآنی را تذکر بده، تنها تو تذکر دهنده‌ای و نه تحمیل‌کننده. همین‌طور که خداوند قرآن را به عنوان «ذکرٌ للعالمین» معرفی می‌کند، پس می‌توان گفت هرکس می‌خواهد متذکر حقایقی باشد که در عالم هست و بشر از آن غافل است، باید به قرآن رجوع کند و با تدبّر در آیات آن متوجه آن حقایق شود.

وقتی انسان متوجه شد در ذات خود «بنده» است و قرآن بر این اساس به او خطاب می‌کند «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» ای مردم پروردگارتان را که شما و کسانی را که پیش از شما بوده‌اند آفریده است، پرستش کنید باشد که به تقوا گرایید. و مقصد بندگی را تقوی قرار می‌دهد، پس قرآن جوابگوی نیاز بشر است تا بندگی او را به فعلیت برساند و در این مسیر بشر به تقوا برسد به این معنی که حکم خدا را بر حکم نفس اماره‌ی خود حاکم کند. سؤال: اگر ما در موضوعی وارد تفکر شده باشیم و سپس به تدبّر در قرآن برسیم؛ چه ضمانتی وجود دارد که برداشت خودمان را بر قرآن تحمیل نکنیم؟ جواب: وقتی به قصد فهم حقیقت به قرآن رجوع کردیم و کتاب الهی هم بر اساس عقل ما برای ما نازل شده و خودش فرموده «لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» دیگر معنی ندارد که بخواهیم آنچه از قرآن گرفته‌ایم بر قرآن تحمیل کنیم، مثل آن است

که شما خدمت استادی بروید تا علمی بیاموزید و ایشان هم به شما آموزش دهد، آیا معنی می‌دهد که بگوییم ممکن است ما سخن استاد را بر او تحمیل کنیم؟ آری ممکن است بگویید با رجوع به قرآن همه‌ی ابعادی که آن آیه یا آن سوره منظور نظرش بود را نگرفتیم، و از آن جایی که قرآن نور است به اندازه‌ای که آماده بودیم که با قرآن برخورد کنیم از آن بهره‌مند شدیم ولی این دیگر به معنی تحمیل فهم خود به قرآن نیست، بلکه به معنی آن است که معنی دقیق‌تری هم هست که باید با آمادگی بیشتر از قرآن گرفت، موضوع برداشت آدق و دقیق از قرآن مثل شدت و ضعف نور بی‌رنگ است که در زیر پرتو نور شدید بهتر می‌بینیم ولی در نور ضعیف هم غلط نمی‌بینیم. سؤال: انس با قرآن چگونه حاصل می‌شود و تا چه اندازه باید به تفاسیر رجوع کرد؟ جواب: از همان ابتدایی که قرآن نازل می‌شد بعضی صحابه در مورد منظور بعضی از آیات از رسول خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» سؤال می‌کردند و در مورد شیعه همین سؤالات از ائمه «علیهم‌السلام» می‌شد، سپس در راستای فهم بهتر قرآن و بر اساس راهنمایی‌های رسول خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» و ائمه‌ی هدی «علیهم‌السلام» در کنار تدبّر افراد، تفسیرهایی از بعضی از سوره‌ها و یا تمامی قرآن تهیه شد و همچنان به تکامل رسید، بنابراین به عنوان کسی که می‌خواهد با زبان قرآن آشنا شود باید در ابتدا به تفسیر رجوع کرد ولی نباید در تفاسیر متوقف شود، بلکه امکان تفکر و تدبّر را برای خود حفظ نماید. همان‌طور که ما با این‌که زبانمان فارسی است اگر بخواهیم مثنوی مولوی را بفهمیم نیاز است زبان آن فکر و آن شهود را بشناسیم و در آن راستا باید به شرح مثنوی رجوع کرد، ولی پس از مدتی بدون نیاز به شرح با خود مثنوی می‌توانید مرتبط باشید و انس بگیرید. سؤال: آیا فلسفه‌ی اسلامی می‌تواند ما را در رسیدن به تفکر قرآنی یاری کند؟ آیا تفسیر فلسفی از قرآن تفکر قرآنی است؟ جواب- مسلم تفکر فلسفی نوعی از تفکر است که هرگز نباید از پنجره‌ی آن تفکر به قرآن نگریم، ولی تفکر فلسفی را نباید مقابل تفکر قرآنی قرار داد. مثل این‌که نباید تفکر ریاضی را مقابل تفکر قرآنی قرار داد زیرا ما برای بهره‌مندی از قرآن نیازمند تفکر ریاضی نیز هستیم تا نه‌تنها در آیات ارث تدبّر کنیم، بلکه نظم ریاضی‌گونه‌ی آیات را نیز درک کنیم. اشکال گالیله این بود که می‌خواست تمام کتاب مقدس را از زاویه‌ی تفکر ریاضی بنگرد و همه‌ی آن کتاب را محاسبه‌پذیر کند. شما به صورت حضوری متوجه رابطه‌ی بین ذات خود و اراده‌ی خود می‌شوید ولی همین‌که به آن احساس فکر کردید و از آن‌ها رابطه‌ی ایجادکنندگی و ایجادشوندگی را انتزاع کردید، وارد ساحت تفکر فلسفی شدید و موضوع علت و معلول را وارد اندیشه‌ی خود نمودید، به همین جهت است که باید گفت تفکر فلسفی وجهی از تفکر انسانی است و نمی‌توان آن را نادیده گرفت و یا با آن به خصومت برخاست. سؤال: چنانچه ممکن است چگونگی نگرش به قرآن از پنجره‌ی فلسفه را بیشتر توضیح دهید. جواب: بیشتر به این نکته توجه کنید که ساحتی از ساحت بشر تفکر انتزاعی یا تفکر فلسفی است، پس وقتی می‌خواهد در رابطه با موضوعی فکر کند از زاویه‌ی تفکر فلسفی نیز به آن موضوع فکر می‌کند. در مورد قرآن از آن جهت که یک حقیقت قلبی است و کشف تامّ محمدی «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» می‌باید باید رویکرد انسان به آن قلبی باشد و به اندازه‌ای که انسان

خود را از اخلاق رذیله و عقاید فاسده طاهر کرده باشد می‌تواند با آن تماس بگیرد و به همین جهت است که می‌فرماید: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ، فِی كِتَابٍ مَّكْنُونٍ، لَا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» حقیقت قرآن یک حقیقت بلندمرتبه‌ای است در نوشته‌ای که از نگاه انسان‌های غیر مزگی دور است، و نمی‌توانند به آن دسترسی پیدا کنند مگر مطهرون. ولی پس از آن که با علم حضوری متوجه انوار قرآنی شد، همین که خواست به آن احساس قلبی بیندیشد و از این زاویه به قرآن بنگرد، وارد ساحتی شده که دیگر نسبت به «مفاهیم» آنچه با قلب مطهر خود دریافت کرده می‌اندیشد و این ورود، ورود فلسفی است، همان‌طور که نسبت به علت و معلول عرض شد که ابتدا یک درک حضوری بین نفس انسان و اراده‌ی او واقع می‌شود و سپس همان درک در ساحت اندیشه به عنوان علت و معلول قابل فهم است که «مفهوم» همان حالتی است که در ابتدا برای ما کشف شد. مشکل وقتی پیدا می‌شود که در رویکرد به قرآن مقام حضوری و کشف قلبی آن مورد غفلت قرار گیرد و تماماً رویکردها در ساحت مفهوم محدود شود. سوال: طرح پرسش‌های بزرگ و رجوع به قرآن برای یافتن چنین پرسش‌هایی چقدر موجب تغییر و تحول در تاریخ آینده می‌شود. به عبارت دیگر رسیدن به تمدن اسلامی چقدر وابسته به تفکر قرآنی است. آثار طرح این نوع نگاه چقدر می‌تواند موجب تحولات عمیق شود؟ جواب- قرآن نوری است که از یک طرف راه آینده‌ی بشر را به او می‌نمایاند و از طرف دیگر موانع و حجاب‌ها را می‌شناساند تا بشریت گرفتار افکار و همی نشود و عمر خود را در اعتباریات ضایع نگرداند. قرآن افقی را در جلو شما می‌گذارد تا بتوانید به راحتی هویت هر موقعیتی را نسبت به آن افق ارزیابی کنید و از موجودیت آن موقعیت پرسش به عمل آورید، و در همین راستا به این نتیجه می‌رسید که باید در تمام مناسبات بشر حکم خدا حاکم باشد و این محقق نمی‌شود مگر با حاکمیت امام معصوم و لذا به تمدنی می‌اندیشید که از طریق واسطه‌ی فیض الهی، زمین به آسمان وصل شود، به نام تمدن اسلامی. و نظام ولایت فقیه را نیز از آن جهت که دوره‌ی گذار از حاکمیت نفس امّاره به حاکمیت خدا است، با دید قرآنی به آن ارج می‌نهد. شیعه با تحقق انقلاب اسلامی این‌تارگرانه توان فکری و فرهنگی خود را جهت تحقق تمدن اسلامی به صحنه آورده تا مسلمانان به تمدنی برسند که نه دیگر تضاد شیعه و سنی در میان باشد و نه این‌همه فقر و عقب‌ماندگی آن‌ها را آزار دهد و این با تفکر قرآنی و رجوع به قرآن ممکن شد و ادامه می‌یابد. موفق باشید